

۱۳ آذر ۱۳۹۵

قرآن؛ خوانش عرفی یا زبان علمی

م. نورالهی راوری

()

مقدمه:

سروش دباغ در مصاحبه ای که اخیرا از ایشان تحت عنوان «**عبدالکریم سروش در پی عبور از دین نیست**» (<http://zeitoons.com/20193>) و در وب سایت زیتون انتشار یافته است، در میانه مصاحبه به جهت ایضاح، نقل قولی از یک پزشک (این جانب)، آورده اند که دیدگاهش را در خصوص مقاله «الهیات روشنفکری دینی»، اختصاصا ناظر به آیاتی چند از سوره مبارکه طارق، که در آن نوشتار مورد استناد قرار گرفته، مطرح نموده است. (در این مصاحبه، هومان دوراندیش، گفتگوی انتقادی مفصلی را درخصوص «پروژه فکری عبدالکریم سروش» پی گرفته است، که خواندنی است.)

اینجانب توفیق داشته ام در خصوص این مقاله که تصور می کنم از امهات نوشته ها و ایده های ایشان در زمینه تبیین تئوریک الهیات روشنفکری دینی است و در جنب مقاله دیگر ایشان با عنوان «از تجربه نبوی تا رویای رسولانه»، تعمیق بیشتری پیدا میکند، با او به گفتگو بنشینم و برداشت های خود را از دیدگاه یک پزشک آشنا به مفاهیم علوم تجربی جدید در میان بگذارم.

از آنجا که در القای صورت صحیح نظراتم به ایشان (براساس نقل قولی که ایشان در آن مصاحبه نموده اند) موفق نبوده ام (۱) و بالطبع موجب برداشت ناصواب از آن شده است و با توجه به اینکه روا نداشتم که جفایی در حق قرآن و علم پزشکی کرده باشم، مصلحت دانستم به باز گویی آن دیدگاه، با تبیین منقح تر و ذکر جزئیات در دو بخش پردازم. بخش نخست مشتمل بر یک روایت تطبیقی بین آن فقرات شریف از سوره طارق و محک زدن آنها با یافته های بیولوژیک-زیست شناختی جدید (دردنیای راز زدائی شده!!) خواهد بود و بخش دوم ربط و نسبت این نگرش و بالمآل برداشت الهیاتی- دینی از این روایت تطبیقی در قیاس با نظرات مندرج در «الهیات روشنفکری دینی» و نوشته های متاخرتر سروش دباغ (با مدنظر قرار دادن تئوری رویای رسولانه) و نهایتا بازخوانی انتقادی از این محور الهیاتی- دینی، که ادعای نگرش بدیل در خصوص روشنفکری دینی به روایت ایشان دارد، خواهد بود.

ذکر این نکته ضروری است که نویسنده محترم «الهیات روشنفکری دینی» برای اینکه ایده های مندرج در مقاله مذکور را آسان یاب و قابل فهم تر نماید، منطقا بایستی از متعارض نامتربین فقره مصحف شریف استفاده کند و اگر، به صدر تا ذیل آن نوشتار به دیده بصیرت نظر افکنده شود، آن آیات شریف، ستون فقرات مقاله را تشکیل داده است و نویسنده محترم، آیات متعارض نما را در ویتترین «الهیات روشنفکری دینی» نهاده است.

مدعای این نوشتاران است که با زدودن غبار تعارض از پیشانی آن آیات شریف، سایه تردید جدی بر آن دلایل مطرح شده در آن نوشتار، خواهد افتاد.

طرح و بسط موضوع:

سروش دباغ در «الهیات روشنفکری دینی» پس از تفکیک میان «تجربه دینی»، «معرفت دینی» و «کنش دینی» از یکدیگر در پی بدست دادن یک مدل الهیاتی پیشنهادی جدید است که ساحات مختلف دین و نحوه ارتباط آنها را بتواند با یکدیگر تبیین کند.

هم او در بخش «معرفت دینی» و پس از تعریف آن بصورت فهم موجه و روشمند از متن مقدس که محصول تجارب دینی و نبوی پیامبر است و در تبیین میان «روشنفکری دینی» و «معرفت دینی» آورده است:

روشنفکری دینی نسبت به دستاوردهای معرفتی بشری گشوده است و بیش از هر چیز دلمشغول تلاطم و سازواری میان معارف مختلف بشری و بدست دادن فهم روشمند از متن مقدس است.

و پس از چند فراز می گوید:

فرایند احراز فهم موجه از متن مقدس، حدیقفی ندارد چرا که متوقف است بر نسبت سنجی و روند و آیند میان «باورهای پایه» و «باورهای غیر پایه»؛ فرآیندی که دائمی است و نهایی ندارد چرا که معارف بشری دائماً رو به تزائند و گسترش است.

ایشان از این مقدمات نتیجه گیری میکند که:

در روند و آیند و تعامل دراز آهنگ میان این آموزه های گوناگون، «حجیت معرفت شناختی اولیه متن مقدس» مشمول زیادت و نقصان میشود؛ به نحویکه مالا و نهایتاً می توان به خوانش موجهی از متن مقدس رسید.

پس از این صورت بندی اولیه، ایشان به جهت ایضاح بیشتر، به بیان مصداقی از قرآن کریم می پردازند که در عمل چگونه «دچار زیادت و نقصان شدن حجت معرفت شناختی اولیه متن مقدس» و رسیدن به «خوانش موجهی از آن» را بر مبنای آیات ۵-۷ سوره طارق تبیین کنند و به نوعی شاکی آن صورت بندی اولیه، بر این بنیان مصداقی از متن مقدس بار می شود.

سروش دباغ سپس بر اساس تعارضی که در این آیات شریف در بادی امر در نظر می آید، نتیجه گیری کرده اند که زمینه و زمانه پیامبر در پدیده وحی مدخلیت داشته و در آن ریزش کرده است و قرآن از عرف زمانه پیروی نموده است و آن عرف شامل تصورات و تصدیقات و نظریه های رایج و مقبول آن روزگار بوده است، فی الجمله در نهایت به این جمع بندی رسیده اند که:

مراد از آیات مورد اشاره سوره طارق تاکید بر این امر است که انسان از کجا به کجا رسیده و چگونه از آبی جهنده چنین ارگانسیم پیچیده ای پدید آمده و بالطبع قرآن در مقام تبیین دقیق آموزه های زیست شناختی مطابق با یافته های علوم تجربی جدید نبوده است. (به این معنی که گزاره قرآنی استفاده شده دقیق و مطابق با یافته های علوم تجربی جدید نیست)

ایشان سه خوانش متصور را در بحث «معرفت دینی» به قرار زیر تعریف نموده اند:

(۱) خوانش متکلفانه و زبان قرآن را زبان علمی انگاشتن

(۲) زبان قرآن را زبان عرفی قلمداد کردن

(۳) دردستاورهای علوم جدید تردید کردن.

مولف محترم، خوانش دوم یعنی زبان قرآن را زبان عرفی قلمداد کردن، را مبنای "الهیات روشنفکری دینی" قلمداد کرده و این روایت را برگزیده اند.

با این تعریف و تقسیم بندی سه گانه در تفسیر و تویل و مواجهه با آیات متن مقدس، زمینه بحث و وضوح بیشتری پیدا میکند و راه ما برای ورود به بحث اصلی، که مقایسه تطبیقی آیات مورد اشاره سوره طارق در نسبت با علوم زیست شناختی و بیولوژیک است هموارتر می شود.

ناگفته پیدا است که امتناع قرائت سوم بدیهی است و بایستی قرائت های اول و دوم را مورد مذاقه و بررسی قرار دهیم. از آنجا که قرائت دوم، مدعای مولف محترم است، آن را به عنوان یکی از دو مفروض متصور حفظ نموده و به واکاوی قرائت اول و بر اساس مصداقی که در مقاله آمده است (یعنی اگر زبان قرآن را زبان علمی تصور کنیم یک خوانش متکلفانه صورت داده ایم) می پردازیم.

همانطور که گفته شد مصداق مورد استفاده آیات زیر می باشد:

فلینظر الانسان مم خلق، خلق من ماء دافق، یخرج من بین الصلب والترائب [۲].

تعارض مطرح شده در این آیات اینست که خداوند می فرماید که انسان از آب جهنده ای خلق شده است که منشاء پشتی-دنده ای دارد و ظاهراً "با توضیحات زیست شناختی جدید مطابقت ندارد.

برای تطبیق و نسبت سنجی میان این آیات و علوم جدید از دو بیان استفاده خواهد شد، که مانع الجمع و نافی یکدیگر نبوده و به نوعی می توانند مکمل یکدیگر باشند.

بیان اول:

مبنای توضیحاتی که برای بیان اول از آن استفاده شده است از یک مرجع علمی با عنوان فیزیولوژی انزال [۳] می باشد که ناشر آن انتشارات معروف پزشکی ((springer و مربوط به دپارتمان اورولوژی در مرکز پزشکی اکلند می باشد و سعی شده است متن علمی و پیچیده آن حتی الامکان سهل الوصول و آسان یاب گردد.

در مقدمه نوشتار مورد اشاره آمده است:

علیرغم فراگیر بودن پدیده انزال، بصورت "ناپاورانه ای دانستنیهها در خصوص آن بسیار ناچیز است" که حکایت از پیچیدگی این پدیده فیزیولوژیک (حتی در دنیای راز زدائی شده معاصر !!) میکند.

در ادامه سه سطح برای عملیاتی شدن این پروسه معرفی شده است که عبارتند از مغز، نخاع، و نهایتاً ارگانهای آناتومیک و دینامیک که در اجرای نهایی این فرآیند مباشرت و مشارکت دارند، که مهمترین آنها شامل بیضه- کیسه های منی ساز- غده پروستات- گردن مثانه و در پایان میزراه [۴] که محصول نهایی از طریق آن به بیرون جهاننده میشود.

هماهنگی بین ارگانها و عوامل دخیل در پدیده انزال، چندان پیچیده و مغلق می باشد که بهتر است از ذکر جزئیات و تطویل کلام خودداری شود و خوانندگان فاضل در صورت تمایل، به اصل نوشتار مراجعه نمایند اما به قدر حاجت و طاقت تبیین این مطلب، مولف در بخش «نرووفیزیولوژی مرکزی انزال» (۵) می گوید:

وجود یک ژنراتور انزالی نخاعی [۶] که موجب هماهنگی عصبی شود، حداقل در دهه گذشته، یک توضیح سازوار و منسجم برای فیزیولوژی نهفته در پس پدیده انزال بوده است.

قطعه ای از نخاع که درگیر این فرآیند است ناحیه انتهایی نخاع است (از حدود مهره دهم پستی به سمت پایین) و مولف نوشتار در جهت تاکید و اهمیت این قطعه از نخاع میگوید:

کنترل مکانیسم انزال در افرادی که قطعی نخاع، در قسمت بالای این سطح (مهره دهم پستی) داشته اند علیرغم اینکه یک عدم ارتباط بین نخاع و قسمت های فوق نخاعی (مغز) وجود دارد، امکان پذیر بوده است. (این امر، اهمیت محوری این قسمت از نخاع کمری- پستی را در این فرآیند مشخص می سازد)

در ادامه همان نوشتار:

تحقیقات ما، یک گروه از سلولهای عصبی نخاعی را نشان داده است که از آنها تحت عنوان «سلولهای اسپانیوتالامیک کمری» نام برده میشود که جزء لاینفک و بنیادین در فعال کردن پدیده انزال است.

قابل ذکر است که اهمیت این سلولها در پدیده انزال به اندازه ای است که مولف در خلاصه پایانی مقاله که از چهار گزاره تشکیل شده است یکی از آن گزاره ها را به این سلولهای با اهمیت نخاعی اختصاص داده است و الباقی سه گزاره دیگر هم در خصوص تبیین عصبی این پدیده است. (بدین معنی که دانشمندان، یک بن مایه عصبی را برای این پدیده قائل هستند)

همان نوشتار:

یک ژنراتور انزال نخاعی متشکل از سلولهای اسپانیوتالامیک کمری (LSt) کشف شده اند که به نظر میرسد یک واسطه محوری و اساسی موثر در پروسه انزال باشد.

اگر به واژه کلیدی «ژنراتور انزال نخاعی» که واسطه اساسی و محوری در پروسه انزال دارد، دقت شود و با در نظرآوردن اینکه جایگاه آناتومیک آن در ناحیه پستی است عنایت گردد، هیچگونه تعارضی در آن آیات شریف سوره طارق دیده نخواهد شد. بواقع ان ژنراتور است که حالت جهنگی انزال را تامین میکنند (و در ناحیه پستی-کمری واقع شده است) و بقیه اعضاء مباشرت و مشارکت در این فرآیند دارند و برای تقریب به ذهن، لوله تفنگ در جهانندن گلوله به خارج، آلت مباشر است و اگر انگشت و چشم و ذهن چکاننده نباشد، گلوله ای به بیرون جهاننده نخواهد شد.

بیان دوم:

بیان دومی که در جهت فهم بهتر فقرات مورد اشاره از سوره مبارکه طارق بعنوان تبیین مکمل می تواند مورد توجه قرار گیرد نیز در ذیل خواهد آمد، اما قبل از طرح آن بیان، مقدمه ای به این شرح قابل تامل است.

وقتی به آیات قرآن که در خصوص تکوین انسان آمده است با یک دید کلی، عطف نظر می‌نمائیم به این امر واقف می‌شویم که این آیات جنبه‌های امبریولوژیک (جنین‌شناسانه) پررنگی دارد و برای فهم بهتر آن به مطابقت و تحلیل آیات ۱۳-۱۴ از سوره مومنون و آیه ۹ سوره سجده به روایت پروفیسور کیث مور[۷] و لحاظ کردن آراء دیگر صاحب نظران (نظیر دکتر مارشال جانسون) [۸] می‌پردازم که هم در زمینه قضاوت در خصوص مطابقت علمی آیات قرآن (بالاغم) و هم بعنوان پیش‌درآمدی برفهم آیات مورد اشاره سوره طارق (بالاخص) کمک‌کننده خواهد بود.

در آیه سیزده سوره مومنون آمده است:

ثُمَّ جَعَلْنَاهُ نَظْفَةً فِي قرار مَكِينٍ

«سپس او را بصورت نطفه ای درآورده و در قرارگاه استوار جای می‌دهیم»، اگر این آیه جنب آیه دو سوره انسان قرار گیرد که می‌فرماید:

اَنَا خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ نَظْفَةٍ أَمْشَاجٍ

«ما انسان را از نطفه ای آمیخته (امشاج) آفریدیم» که بسهولت این نطفه آمیخته که در لسان عربی قرآن از آن به امشاج تعبیر شده است می‌تواند بیانگر آمیخته شدن اسپرماتوزوئید و اوول باشد (زیگوت)، این نتیجه حاصل می‌شود که این نطفه آمیخته (یا همان زیگوت) در دیواره رحم (قرارگاه استوار) کاشته می‌شود.

استفاده از واژه امشاج و نیز بیان «قرارگاه استوار» برای این «نطفه آمیخته»، در حدود چهارده قرن قبل بسیار حیرت‌برانگیز است. (در آن زمان هیچ تصویری، حتی از انواع اولیه و خام پروسه تکوین انسان وجود نداشته، خصوصاً اگر جاهلیت آن سرزمین مورد عنایت قرار گیرد که ادعا بر آن است که در وحی رسول و به طبع آن، آیات قرآن ریزش داشته است.)

در ابتدای آیه چهارده از سوره مومنون آمده است:

ثُمَّ خَلَقْنَا النَّظْفَةَ عَلَقَةً

که از تبدیل «نطفه» به «علقه» صحبت رفته است. معنای علق در زبان عربی چیزی است که به جایی می‌چسبد و این کلمه را برای زالوبه کار می‌برند که به بدن چسبیده و خون آن را می‌مکد و تعبیر مناسبی از آن مرحله جنینی (روزهای ۲۴-۷) است که آن نطفه تبدیل به علقه، به جدار داخل رحم چسبیده و از خون مادر ارتزاق می‌کند.

نکته حائز اهمیت اینست که این مرحله جنینی به لحاظ نمای ظاهری و مورفولوژیک بسیار شبیه به زالواست و از آن جایی که در قرن هفتم میلادی لنز و میکروسکوپ وجود نداشته است (حدود ده قرن بعد لنز و میکروسکوپ پدید آمده است) بالطبع هیچکس از تشابه ظاهری این مرحله جنینی و زالو مطلع نبوده است.

در قسمت فوقانی این عکس نمایی از یک زالو مصور شده و در قسمت تحتانی آن یک جنین بیست و چهار روزه انسانی برای مطابقت آورده شده است و نمای شبیه زالوی یک جنین در این مرحله از تکوین آن بسیار قابل تأمل است.



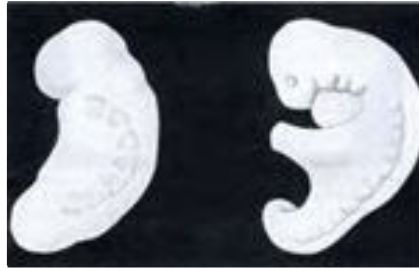
این عکس از مقاله: A scientific interpretation of references to embryology in the QUR'AN تألیف پروفیسور کیث مور استخراج شده است.

در ادامه آیه چهارده سوره مومنون، می خوانیم که:

فَخَلَقْنَا الْعَلَقَةَ مَضْغَةً

«مضعه» به معنای یک توده یا یک شیء جویده شده است و جنین بیست و هشت روزه بواقع جنین نمایی دارد و سومیت ها [9] که پیش درآمد فقرات جنین هستند می تواند بصورت اثر فشاری دندان بروی یک توده، متصور شود.

در سمت چپ یک مدل پلاستیسین (plasticine) از یک جنین انسانی که نمای گوشت جویده دارد. در سمت راست یک تصویر از جنین ۲۸ روزه انسانی آورده شده که سومیت های متعدد به شکل دانه تسبیح (beadlike) که شبیه به teeth marks در مدلی است که در سمت چپ آمده است.



این عکس از مقاله: A scientific interpretation of references to embryology in the QUR'AN تألیف پروفیسور کیث مور استخراج شده است.

ادامه آیه چهارده سوره مومنون:

فَخَلَقَ مَضْغَةً عَظْمًا فَكَسَوْنَاهَا الْعِظْمَ لَحْمًا

از این توده جویده شده، استخوانهای ضعیفی تشکیل شده و بعد از آن، این استخوانها با گوشت پوشیده می شوند.

این مرحله هم مطابقت تام و تمام با دانش جنین شناسی امروزی داشته که ابتدا غضروف (به عنوان استخوان ضعیف و پیش درآمد استخوانهای نهایی) تشکیل شده و پس از آنهم طبق توالی شناخته شده علمی، گوشت (ماهیچه) بر استخوان پوشانده می شود، که توجه به این جزئیات و رعایت توالی آن بسیار قابل توجه است.

در قسمت پایانی آیه چهارده سوره مومنون می فرماید:

ثم انشانه خلقا اخر

و از آن پس او را آفرینش تازه ای بخشیده و پدیدۀ دیگری خواهیم کرد (۱۰)

در این مرحله که حدود هفته هشتم است، در حقیقت امبریو به فتوس (۱۱) تبدیل شده و تغییر احوالی جدی صورت می پذیرد و در این زمان جنین واجد تمام ارگانهای داخلی و خارجی است، و بواقع یک مدل انسانی چند میلیمتری است که حتی واجد ضربان قلب است و این تکوین و تغییر احوال به گونه ای صورت پذیرفته است که گویی این وجود مینیاتوری هشت هفته ای، خلق تازه ای پس از آنهمه تغییر و تبدیل یافته است.

آوردن آیه نهم سوره سجده در این مرحله خالی از لطف نخواهد بود:

وجعل لكم السمع والابصر والافده

و برای شما گوشها و چشمها و دلها آفرید (تا بشنوید و بنگرید و بفهمید)

با مراجعه به این قسمت آیه نهم سوره سجده مشخص میشود که خداوند برای انسان قوای سامعه و باصره و ارگان ادراک کننده (افئده) که همان مغز می باشد قرار داده است. اعجاب و راز نهفته در این کلمات، ترتیب و توالی آنست که با همین چینش جنین شناسانه، این ارگانها تکوین می یابند، بدین معنی که پیش ارگان گوش قبل از چشم تشکیل می شود و پس از پدید آمدن چشم، ارگان ادراک کننده (مغز) متمایز شده و تکوین می یابد.

اگر به این دقیقه و نکته مهم التفات نمائیم، که در تاریخ علم پزشکی پی بردن دقیق به این مهم که تکوین انسان پس از گذر از **مراحل** مختلف صورت می پذیرد (هر مرحله هم دارای مشخصات و مختصات منحصر به فرد و مختص به آن مرحله خاص می باشد)، از چه زمانی بوده است به اهمیت بیان این مراحل در قرآن واقف خواهیم شد.

در پاسخ به این پرسش مهم بایستی متذکر شد که اطلاع از وجود این مراحل در سیر علم پزشکی، پس از کشف لنز و میکروسکوپ در قرن هفدهم بوده و فی الواقع، تاریخ تبیین دقیق این مراحل در حدود سالهای ۱۹۷۰-۱۹۴۰ بوده است.

تفطن به این نکته کلیدی در قرآن که وجود مراحل ((stages در رشد و تکوین جنین (با ذکر دقایق آن مراحل) یک مفهوم اساسی است که در حدود چهارده قرن قبل صورت گرفته است و به صورت کامل با مراحل تعریف شده جدید، در علم جنین شناسی نوین مطابقت دارد، بسیار اعجاب برانگیز و تکان دهنده است و حتی اگر قرآن فقط به ذکر وجود مراحل ((stages در تکوین و تگون جنین بسنده و اکتفا می کرد و راز دقیق مشخصات هر مرحله را بر ملا نمی ساخت، هم به خودی خود شگفت آفرین بود. (هیچ تصویری از اینکه جنین از مراحل خاصی گذر می کند تا نهایتاً وجودی به نام انسان از آن پدیدار شود نه در جهالت عربستان و در نه هیچ کجای دیگری از جهان تا حدود ده قرن بعد وجود نداشته است)

در پایان این قسمت از نوشتار، این نقل قول از پروفیسور مارشال جانسون، قابل تأمل است که می گوید:

من هیچ شاهدی دال بر اینکه این فرد [محمد(ص)]، این اطلاعات را از محل دیگری به عاریت گرفته است ندارم...
 ، بالطبع هیچ نکته ای در تقابل با این ایده منبئ بر یک منشاء الهی دخیل در آنچه محمد گفته است، وجود ندارد.

پس از این بررسی تطبیقی، باب جدیدی در تفسیر و تاویل آیات انسان شناسانه قرآن کریم گشوده می شود که در تبیین معارف

قرآنی و از جمله آیات مورد اشاره سوره طارق راهگشا و سودمند خواهد بود.

– تبیین تعارض ظاهری فقرات ۷-۵ سوره طارق با علائم جدید بر اساس سویه های جنین شناسانه:

پس از توضیح پرننگ بودن سویه های جنین شناسانه در قرآن، در معرفی انسان، عطف نظر به خاستگاه امبریولوژیک ارگانهای ذی ربط در پدیده انزال، برای فهم عمیق تر آیات مورد اشاره، راهگشا است.

بواقع خاستگاه اصلی بیضه ها که محل تولید نطفه می باشند از بافت مشترکی است که کلیه ها و بیضه ها از آن منشاء می گیرند و محل این بافت مشترک در محاذات مهره های کمری قرار دارد.

بیضه ها تحت تاثیر هورمون مردانه (تستوسترون) از این بافت منفک شده و شروع به رشد می کند و بتدریج در طی تکامل جنینی، مسیری را طی میکند تا در جایگاه اصلی خود، در کیسه بیضه و بیرون از بدن قرار گیرد.

در حقیقت در جنین دوماهه، بیضه ها به کمر، در ناحیه مهره های یازدهم و دوازدهم کمری چسبیده اند و در جنین دوازده ماهه به ابتدای کانال مغبنی (در کشاله ران) رسیده و پس از حرکت در طی این کانال، در جنین سی و دو هفته به مقصد نهایی، در کیسه بیضه می رسند. [۱۲]

خلاصه و نتیجه گیری:

– برای تبیین عدم تعارض در فقرات ۷-۵ سوره طارق با یافته های علوم نوین، بردو استدلال استناد گردید که مانع الجمع نبوده و بواقع مکمل یکدیگر هستند. اصل تعارض ظاهری، از اینجا سرچشمه می گیرد که در آیات مذکور، منشاء ماء دافق یا آب جهنده از ناحیه کمری سینه ای یا پشتی دنده ای (صلب و ترائب) معرفی می شود که با علوم جدید متعارض به نظر می رسد.

– در استدلال اول بر منشاء عصبی این پدیده انگشت تاکید نهاده شد که نقش محوری در هماهنگی و انجام این پدیده غامض دارد و بار اصلی این پدیده بردوش یک **ژنراتور** انزالی نخاعی در ناحیه کمری سلولهای محوری و ضروری اسپانیوتالامیک کمری نهاده شد که در دهه گذشته، یک توضیح سازوار و منسجم بوده است.

– در استدلال دوم، صحبت از جایگاه امبریولوژیک ارگانهای دخیل در ان پدیده رفت که بواقع در ناحیه پشتی-دنده ای (قسمت خلفی دنده ها مورد نظر است) قرار گرفته اند و ربط آن، با اهمیت سویه های جنین شناسانه در بیان تکوین انسان در قرآن لحاظ گردید.

– اگر این توضیحات نسبتاً مبسوط، بدون پیش داوری مدنظر قرار گیرد، بدون اینکه هیچگونه تکلفی در میان باشد عدم تعارض آن گزاره های قرآنی در تطبیق با علوم نوین حاصل شده و حداقل یک سطح از سطوح محتمل در تفسیر و تاویل این آیات تبیین گردیده است، گرچه امکان وجود لایه های دیگر تفسیری و تأویلی، غیر محتمل نیست و بالطبع می تواند وجود داشته باشد.

سروش دباغ در تبیین تعارض مرتبط با آیات سوره طارق آورده است:

فی المثل، در آیات سوره طارق، به نظر می رسد تاکید بر این امر که انسان از کجا به کجا رسیده و چگونه از آبی جهنده چنین ارگانیسم پیچیده ای پدید آمده ، مطمح نظر بوده تا اینکه در مقام تبیین (دقایق) آموزه های زیست شناختی مطابق با یافته های علوم تجربی جدید باشد.

سؤال مهمی که از این جملات استنتاج خواهد شد و بسیار با اهمیت است این خواهد بود که "خداوند علیم" چرا باید برای یادآوری گذشته انسان که مثلا بسیار خرد و ناچیز بوده است و در حال قدرتمندی و از سررعونت ، آن دوران را فراموش کرده، از گزاره ای غیر علمی و متعارض استفاده کند که از آن در ویتترین مقاله "الهیات روشنفکری دینی" استفاده شده و شبهه "غیر" علیم بودن حضرت "حق" را در ذهن پیروانده؟! و زمینه ای برای ظهور تئوری هایی بدیلی باشد که اندیشمندانی را به سمت توجیه به "نوعی بشری"، برای پدیده ای متعالی نظیر وحی متمایل می کند.

مؤلف محترم الهیات روشنفکری دینی همانطور که قبلا ذکر آن رفت، علمی انگاشتن زبان قرآن را خوانش متکلفانه خواند و رأی بر اختیار نمودن "زبان قرآن را زبان عرفی قلمداد کردن" را از نظر الهیات روشنفکری دینی صادر نمود. اما با توضیحاتی که آمد، بواقع علمی انگاشتن زبان قرآن (و یا عدم تعارض گزاره های آن با علوم نوین) مساوق با خوانش متکلفانه از آن نیست، گرچه ادعای اینکه قرآن، یک رفرانس علمی مرجع (Textbook) هست نیز مطمح نظر نمیباشد.

به نظر می رسد، این امر مهم هم در ورای این مبحث خاص آشکار شده باشد که با وجود سطوح مختلف تأویلی و تفسیری از مصحف شریف که می تواند متصور باشد، امکان اینکه یک نفر شخصا بتواند تمام این لایه ها را در تمام آیات قرآن شناسایی کند و ربط و نسبت آن را بیاید، ممتنع است و در دنیای امروز که برای کارهایی بسی کوچکتر، کارگروههای عریض و طویلی تعریف و بکار گرفته می شود لاجرم در مواجهه با قرآن کریم و کشف این لایه های محتمل و متصور، بایستی افراد متخصص و کار آزموده مرتبط با هر مبحث، مشارکت داشته باشند.

توضیحات و باورقی ها:

[۱] نظرگاه آن پزشک به روایت سروش دباغ در مقاله مذکور بدین قرار است:

ایشان یکبار در انتقاد می گفت شما در مقاله "الهیات روشنفکری دینی" آورده ای که آیه "خلق من ماء دافق یخرج من بین الصلب و الترائب": با علم پزشکی جدید منافات دارد(چون در بین صلب و استخوانهای سینه فضایی وجود ندارد که آب جهنده یا منی از آن خارج شود) و بر همین اساس می گویی ما با معنای تحت اللفظی این آیات کاری نداریم چون متن مقدس کتاب علمی نیست و ما اساسا چنین انتظاری از قرآن نداریم.

ایشان اصرار داشت که هر چند ما پزشکان الان نمی دانیم بین صلب و ترائب فضائی وجود دارد که منی از آن خارج می شود اما مطمئنا بالاخره روزی معلوم می شود چنین فضائی بین صلب و ترائب وجود دارد، وی بر همین اساس از من انتقاد کرد.

بواقع من بعنوان یک پزشک رادیولوژیست در انتقال دیدگاهم موفق نبوده ام که چنین انگاره ناصوابی، از آن نظرگاه در ذهن ایشان شده است اما بهر تقدیر با توجه به پیشرفت های اعجاب برانگیز روش های تصویربرداری جدید پزشکی (که رشته تخصصی ام است) و دقتی در حدود یک تا دومیلیمتر در زمینه ارزیابی و آنالیز احشای داخلی بدن انسان دارد، احتمال یافتن یک فضای خاص، در ناحیه پشتی-دنده ای که از آن آب جهنده خارج شود قریب به صفر است و بالطبع این فرضیه مطمح نظر من نبوده است و این تعبیراز من می تواند جفای به علم پزشکی و قرآن باشد.

[۲] سوره طارق آیات ۷-۵

John P. Mulhall, Wayland Hsiao, Men's Sexual Health and fertility, chapter 2, [3] physiology of ejaculation, Springer, 2014

[4] Urethra

[5] Central neurophysiology of ejaculation

[6] Spinal ejaculatory generator

[۷] دکتر کیث لئون مور، متولد ۱۵ اکتبر ۱۹۳۵، هم او پروفیسور بازنشسته در بخش آناتومی از دپارتمان جراحی در دانشگاه تورنتو (انتاریو-کانادا) است. دکتر کیث مور رئیس بخش آناتومی در سالهای ۱۹۷۶ تا ۱۹۸۴ بوده است. هم او عضو موسس انجمن آناتومیک های کلینیکال آمریکا (AACCA) و پرزیدنت این انجمن در سالهای ۱۹۹۱-۱۹۸۹ بوده است. دکتر مور، نویسنده کتابهای مرجع در رشته آناتومی نظیر *Clinically Oriented Anatomy*، *Essential Clinical Anatomy* و مولف مقالات متعدد می باشد.

[۸] دکتر مارشال جانسون، متولد ۱۹۳۰ است. بیشتر عمر آکادمیک خود را در دانشگاه توماس جفرسون (فیلادلفیا-پنسیلوانیا) گذرانده است. هم او پروفیسور بازنشسته در دپارتمان بیولوژی تکاملی است. دکتر جانسون رئیس دپارتمان آناتومی در سال ۱۹۷۲ بوده است و مولف بیش از ۲۰۰ اثر (کتاب و مقاله) می باشد.

[۹] Somites


[۱۰] ترجمه آیات قرآن برگرفته از ترجمه استاد خرمدل است.

[11] Fetus


[۱۲] به جهت پرهیز از تکوین کلام، خوانندگان فاضل را به مقاله دو تن از پزشکان بالینی به نامهای یعقوب نیکان و شهلا نیکان، از کانادا ارجاع می دهم که تحت عنوان توضیحات علمی در نقد تئوری "روای رسولانه" در تاریخ ۰۷/۰۴/۱۳۹۵ در سایت زیتون منتشر شده است.

اشتراک گذاری این مطلب:

 فیسبوک <http://zeitoons.com/21936?share=facebook&nb=1>

 توییتر <http://zeitoons.com/21936?share=twitter&nb=1>

 چاپ <http://zeitoons.com/21936#print>

 رایانامه <http://zeitoons.com/21936?share=email&nb=1>

مرتبط